



یقین علمی در مذهب اصالت تجربه (آپریسم^۱) (۱)

گروه علوم تربیتی
هاشم ندائی

چکیده:

این مقاله تلاشی است در جهت پاسخگویی به سئوالات مهم و اساسی شناخت شناسی از دیدگاه مذهب اصالت تجربه که:
آیا طبق نظر تجربه گرایان (کسانی که تجربه را تنها منبع کسب معرفت می دانند) امکان وصول به یقین علمی وجود دارد یا خیر؟
پس از طرح مسئله اشاره مختصری به مابیه النزاع عقل گرایان و تجربه گرایان میشود آنگاه در رابطه با سه موضوع منشاء اصول، اصل علیت، ملاک و اعتبار اصول، نظریه سه تن از فیلسوفان معروف تجربه گرا (جان لاک، دیوید هیوم، بارکلی) مورد بحث قرار گرفته. در پایان خلاصه ای از نتایج حاصله از این نظریه آورده می شود.
قسمتی از بحث تا نظریه دیوید هیوم درباره منشاء اصول، در این شماره و بقیه مطالب انشاء... در شماره بعدی ارائه خواهد شد.

پیش از طرح اصل بحث، لازم است منظور و حاصل این بحث مشخص شود. با توجه به مذهب اصالت تجربه، که به موجب آن برای کسب علم و معرفت، یگانه منبع، تجربه^۲ است و همهٔ معارف بشری از جمله اصول عقلی به دست آمده و حاصل از تجربه نتیجهٔ عمل قوای حسی است، قطعیت و یقین در علم و معرفت چه صورتی پیدا می‌کند؟ آیا طبق نظر تجربی مذهب، امکان رسیدن به قطعیت و یقین وجود دارد یا نه؟ زیرا قطعیت و یقین کامل هنگامی حاصل می‌شود که ما به کلیت و ضرورت معتقد باشیم و این دو صفت نیز از اصول عقلی حاصل می‌شوند و اولی و ما تقدم‌اند و به عبارت دیگر، فطری و غیر اکتسابی هستند. در صورتی که اصالت تجربه بر اصول فطری و ما تقدم و غیر مکتسب مبتنی نیست و در نتیجه ضرورت و کلیت را نیز در بر ندارد. لذا این مسئله قابل طرح است که وضع و مقام یقین و قطعیت در این مذهب چگونه است؟ می‌توان سؤال را بصورت دیگری نیز مطرح کرد و پرسید که: طبق نظریه اصالت تجربه، قوانین عامه (کلی) و جهانشمول بصورت یقینی و با قطعیت وجود دارد؟ و یا همهٔ قوانین، احتمالی و ظنی و غیر یقینی است؟ چنانکه برتراند راسل فیلسوف انگلیسی در کتاب مسائل فلسفه خود، مطلب را بخوبی طرح می‌کند که:

«آیا در عالم، علمی هست که یقین و قطعیت آن را هیچ انسان عاقلی نتواند مورد شک قرار دهد؟^۳ وی اذعان می‌کند که این سؤال مشکلی است اگر چه در آغاز، چندان مشکل به نظر نمی‌رسد اما در واقع یکی از مشکلترین سئوالات است.»

اگر بخواهیم سؤال را متناسب با مطلب (عنوان) فوق بیان کنیم به این صورت در خواهد آمد که یقین علمی بر اساس مکتب اصالت تجربه در علوم وجود دارد یا نه؟ پاسخ این سؤال حائز اهمیت فراوان است و نتایج مهمی را^۴ در پی خواهد داشت زیرا اگر جواب، منفی باشد همانگونه که در مذهب اصالت تجربه پاسخ بناچار منفی است (بعدها^۵ به بیان آن خواهیم پرداخت) پایهٔ علوم سست شده، نمی‌توان به هیچ امر یقینی (حداقل در علوم تجربی) قائل شد و با قطعیت به چیزی حکم کرد بلکه حکم همیشه باید به صورت احتمال و ظن و گمان بیان گردد.

روشن است که با پذیرفتن این نظریه، وضع علوم تجربی متزلزل خواهد شد (از اینجا اهمیت این بحث روشن می‌گردد). برای رسیدن به پاسخ سئوالی که طرح شد، لازم است مکتب اصالت تجربه مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. تلاش ما در این بحث بر همان محور انتخاب شده است و لذا از بررسی همه جانبه این مکتب خودداری خواهیم کرد. اگر چه به این نکته نیز توجه داریم که مطالب یک نظریه به هم مربوط است و هر جا که لازم باشد می‌باید مطالب دیگر نیز مورد بحث قرار گیرد. از سوی دیگر، برای اینکه جایگاه بحث در فلسفه مشخص و معین شود و انگیزه مطلب معلوم گردد، بناچار لازم است اشاره‌ای کوتاه و مختصر نیز به نظریه عقلی مذهب‌ان (راسیونالیسم) در این مورد داشته باشیم.

طرح کلی مسئله بین عقلی مذهب‌ان و تجربی مذهب‌ان:

چنانکه اشاره شد، اصول عقلی دارای صفت کلیت و ضرورت هستند. با توجه به کلیت و ضرورت دو مسئله مطرح می‌شود: ۱- منشاء اصول عقلی ۲- مناط اعتبار این اصول. اینجاست که جایگاه بحث روشن می‌شود و موارد اختلاف عقلی مذهب‌ان و تجربی مذهب‌ان آشکار می‌گردد، زیرا فیلسوفان اصالت عقلی «اصول عقلی را به اولی و ماتقدم» و منشاء آن را نیز فطرت و ذهن بشر می‌دانند نه حاصل تجربه صرف، و بر همین اساس به کلیت و ضرورت آن معتقدند و آنها را معتبر می‌دانند و با قبول ماتقدم بودن اصول عقلی و کلیت و ضرورت آنها؛ وصول به یقین را ممکن می‌دانند و لذا قدر و اعتبار اصول نیز نزد آنان مطلق است نه نسبی. دلیل اصلی این گروه از فلاسفه این است که چون صفت کلیت و ضرورت اصول از تجربه ناشی نمی‌شود پس بناچار برای آنها اصل و منشائی غیر از تجربه حواس و وجدان باید جستجو کرد.^۵

با کمی مسامحه، می‌توان به عنوان برخی از نمایندگان این مذهب از، سقراط، افلاطون، ارسطو (به گونه‌ای) نوافلاطونیان، سن‌اگوستین، سن‌توماس، دکارت (به گونه‌ای)، لایبتیس، اسپینوزا، مالبرانش و ... در فلسفه غرب نام برد. البته به این نکته باید توجه داشت که همه اصالت عقلیان، که نام بردیم، عقیده‌ای یکسان و همگون ندارند، اما ما به جهت رعایت اختصار از مابه‌الامتیاز آنها صرف نظر کردیم و فقط مابه‌الاشتراک آنها نظر داشتیم.

نظر کلی اصالت تجربه:

بر عکس عقلی مذهبان، تجربی مذهببان اصول عقلی را اولی و ماتقدم نمی‌دانند بلکه آنها را نشأت گرفته از تجربه، و لذا غیر اولی و ماتأخر می‌دانند و در نتیجه به مطلق بودن اصول عقلی یعنی کلیت و ضرورت اعتقاد ندارند و ملاک صدق و کذب را نیز تجربه می‌دانند.

فلاسفه تجربی، علم و معرفت را فقط از طریق تجربه ممکن می‌دانند چنانکه راسل می‌گوید:

I know x = I see x

پل فولکیه، نظریات فلاسفه تجربی را به طور فشرده در چند جمله به خوبی بیان کرده است: «هیچ چیز در عقل نیست که قبلاً (از پیش) در حس نبوده باشد، قبل از تجربه، ذهن لوح ساده‌ای است که بر آن چیزی نقش نبسته است و فقط تجربه است که می‌تواند بر آن چیزی بنگارد؛ یعنی مفید معلومات واقع شود. حاصل اینکه اعتبار اصول که تجربه گذشته ما را خلاصه می‌کند به تجربه‌ای منوط است که این اصول از آن ناشی می‌شود و وابسته به دنیایی است که این اصول در آن اکتساب شده است... این اصول ما را قادر به پیش‌بینی می‌کند اما برای ما مفید پیش‌بینی کاملاً متیقن نیست.»^۶

نزد این گروه از فیلسوفان، علوم حاصل شده به وسیله تجربه است که ارزش و اعتبار دارد نه غیر آن. نتیجه‌ای که از این نظر حاصل می‌شود، و ما بعداً به بحث در مورد آن خواهیم پرداخت، این است که «یقین علمی وجود ندارد زیرا تجربه که ملاک و معیار اصلی اینهاست، معطی یقین نیست.»

ریشه یابی مکتب اصالت تجربه:

اصالت تجربه به معنای اخص یعنی انکار فطری بودن اصول عقلی و تجربی دانستن آنها از قرون جدید با فرانسیس بیکن و سپس جان لاک شروع شده اما به معنای عام آن از همان آغاز رشد فلسفه مطرح گردیده است. کلمه تجربه که ترجمه انگلیسی EXPERIENCE است، در فلسفه معانی مختلفی دارد «در معنی عام تمام معلومات مکتسب را گویند. که در این صورت، افکار و اصول فطری که دکارت و پیروانش به آنها معتقدند و صورتهای قبلی حسی (زمان و مکان) که کانت قائل

بود در مقابل معلوماتی که با تجربه حاصل شده، قرار می‌گیرد»^۷. معمولاً تجربه را دو قسم می‌کنند:
۱- خارجی (ظاهری) ۲- درونی (باطنی)

«تجربه خارجی (ظاهری) معرفتی است که انسان به وسیله حواس از عالم خارج حاصل می‌کند. تجربه درونی (باطنی) معرفتی است که برای انسان دربارهٔ حالات وجدان خود به وسیله مشاهده درونی و تفکر دربارهٔ آنها حاصل می‌شود»^۸

تجربه دو صورت دارد: ۱- مشاهده که ادراک دقیق يك حادثه (شیء) است. ۲- آزمایش که مشاهده حادثه‌ای می‌باشد که عالم آن را فراهم آورده و یا اینکه باعث تغییری در آن شده باشد.

این است که باید میان تجربه به معنی مشاهده Experience با تجربه به معنای آزمایش Experiment فرق گذاشت و در فلسفه اصالت تجربه نیز مقصود از لفظ تجربه Experience تجربه شخصی حسی یعنی مشاهده حسی است اعم از ظاهری یا باطنی؛ ولی آزمایش علمی عملی Experiment به منزلهٔ بازجویی از طبیعت برای کشف اسرار اوست»^۹.

اصالت تجربه ترجمهٔ معادل انگلیسی Empiricism است که به باور گروهی از فیلسوفان اطلاق می‌شود که تجربه را تنها راه کسب معارف بشری می‌دانند. «Empiricism (اصالت تجربه) از کلمهٔ Empeirica یونانی به معنی تجربه می‌آید که خود از لفظ Empeiros به معنی ماهر و خُبره مشتق شده. در علم پزشکی (طب) Empeiric یکی از سه مکتب مهم بود که عقیده داشتند که در طبابت جز به حاصل تجربیات عملی و درمانهای مجرب نباید توجه کرد».

در قرون وسطی فیلسوف تجربی مذهب مهمتی که بتوان از او نام برد، وجود نداشت. «از اواخر قرون وسطی کسانی مانند سینگر ایتالیایی و راجریکن انگلیسی تحت تاثیر فلسفه اسلامی جانب علم تجربی و روش استقرایی را گرفتند».

از شروع قرن هفدهم اختراعات صنعتی و اکتشافات علمی راه را برای روش استقرایی باز کرد و تاثیر تعالیم بیکن و هابز مخصوصاً در انگلستان زمینه پذیرش فلسفه حسی و تجربی را آماده ساخت»^{۱۰}.

بدین گونه در قرن هفدهم در انگلستان چند متفکر برجسته می‌توان یافت که در جستجوی نظریه‌ای دربارهٔ شناسایی بودند که با شناسایی جدیدی که دانشمندان آزموده آن دوران کشف

کردند، هماهنگ باشد، این فلاسفه بیشتر اهل عمل بودند تا نظر... سر سلسله این اشخاص فرانسیس بیکن^{۱۱} (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) بود.^{۱۲}

با وجود این، پایه گذار واقعی اصالت تجربه را میباید جان لاک^{۱۳} انگلیسی نامید، او بود که اولین بار به صورت واقعی مسائل فلسفه حسی و تجربی را بیان کرد و پس از او جرج بارکلی^{۱۴} کشیش انگلیسی و بعد دیوید هیوم^{۱۵} انگلیسی، بزرگترین و مهمترین فیلسوف تجربی، نیز این مکتب را کاملتر کرده و به بیان نکات تازه تری پرداخت تا آنجا که مکتب تجربی را در آثار هیوم به خوبی می توان مطالعه کرد (بویژه در رابطه با بحث مهم و اساسی علیت) بعد از هیوم افراد دیگری همچون کندیاک به این مذهب تعلق داشتند. پس از کندیاک فلسفه های تالیفی تجربی بوجود آمدند (زیرا هر کدام به گونه ای منشأ اصول عقلی را مأخوذ از تجربه و متأخر می دانند که طبق بیان پل فولکیه^{۱۶} عبارتند از:

- ۱- مذهب تطوّر (که نماینده آن هربرت اسپنسر است)
- ۲- مذهب تحصّلی (که نماینده آن اگوست کنت است)
- ۳- مذهب اصالت اجتماعیات (که نماینده دورکیم است)

در قرن بیستم نیز فلسفه های تحلیلی (زیبانی - منطقی) رامی توان دنباله مذهب اصالت تجربه دانست. در زمینه ریشه یابی و سیر مذهب اصالت تجربه به همین مقدار بسنده می کنیم تا بیشتر نتوانیم به اصل و متن فلاسفه تجربی پرداخته، و با بررسی آن به پاسخ سئوالی که در آغاز مطرح کردیم، برسیم. لذا بررسی خود را ضمن چند مبحث، ادامه خواهیم داد که عبارتند از:

- ۱- منشأ اصول (فطری بودن یا نبودن آن مورد بحث است)
- ۲- اصل علیت
- ۳- ملاک اعتبار اصول
- ۴- نتایج به دست آمده

۱- منشأ اصول عقلی: در این بخش اول نظریه تجربی مذهببان را در ردّ فطری و اولی و ماتقدّم

بودن اصول، بیان می‌کنیم، سپس در بخش دوم منشاء اصول را از نظر این فیلسوفان توضیح خواهیم داد.

بخش اول: ردّ فطری بودن اصول عقلی از نظر فلاسفه تجربی:

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد اختلاف اساسی بین عقلی‌مذهبان و تجربی‌مذهبان بر سر منشأ اصول است و سایر موارد اختلاف نیز ریشه در همین جا دارد. همچنان که مشاهده شد عقلی‌مذهبان، اصول عقلی و معارف بشری را فطری، ماتقدم، اولی و غیر مکتسب می‌دانستند اما فیلسوفان تجربی شدیداً مخالف بوده، بر عکس آنان به اصول فطری و ماتقدم معتقد نیستند. بلکه همه معارف بشری را ماتأخر و غیر اولی و مکتسب به وسیله تجربه می‌دانند.

جان لاک بنیانگذار واقعی فلسفه تجربی، تلاش بسیار کرده است تا نشان دهد که اصول عقلی به هیچ وجه فطری و ماتقدم نیست. وی نه تنها فطری بودن اصول را قبول ندارد بلکه اصولاً اعتقاد به آن را مانع پیشرفت فلسفه می‌داند، چنانکه وقتی عوامل عدم پیشرفت فلسفه را برمی‌شمارد، یکی از آنها را همان اعتقاد به اصول فطری می‌داند و می‌گوید: «چند چیز مانع پیشرفت فلسفه بوده از جمله:

۱- معتبر شناختن استدلال قیاسی و غفلت از روش استقراء و تجربه.

۲- اعتقاد به اصول فطری و مفاهیم فطری که آنها را مبادی استدلال گرفته‌اند.»^{۱۷}

چنانکه مشاهده شد، اعتقاد به اصول فطری (از نظر لاک) نگذاشته تا فلسفه نیز مانند علوم تجربی پیشرفت کند. ضمناً وی یکی دیگر از موارد مهم اختلاف را در همین جا بیان کرده و آن، معتبر شناختن استدلال قیاسی و غفلت از روش استقراء و تجربه است. عقلی‌مذهبان، استدلال قیاسی یعنی سیر فکر از کلی به جزئی را معتبر می‌دانند و تجربی‌مذهبان، استدلال استقرایی یعنی سیر فکر از جزئی به کلی را، چنانکه شهید محمد باقر صدر می‌گوید، «... زیرا از نظر اصالت عقلیان معلومات ثانوی انسان بر معلومات عقلی اولی استوار است و عمل استنباط را از معارف سابق فکر گویند»^{۱۸}

أَلِفِكْرٌ حَرَكَةٌ إِلَى التَّبَادِي وَ مِنْ التَّبَادِي إِلَى التَّمَاذِي.

همین سیر و حرکت را فکر گویند که حرکت دوری‌ای است از همانجا که شروع شده است به همانجا ختم می‌شود.

جان لاک وقتی که اصول فطری را رد می‌کند، منظورش بیشتر دکارت است. بیان مطلب اینکه دکارت تصورات را سه قسم می‌داند:

۱- آنچه از خارج به ذهن آید. ۲- آنچه خود ذهن می‌سازد. ۳- آنچه از قبل در ذهن باشد (فطری). به نظر تجربی مذهبیان از جمله لاک، دکارت که ریاضیات و علوم تجربی را بر تجربه و آزمایش متکی نمود و علوم را بر پایه جدید نهاد، در فلسفه با قائل شدن به اصول فطری، فلسفا را به همان روش قبلی باقی گذاشت. جان لاک با اینکه در بعضی جهات تحت تاثیر دکارت بود اما اصول فطری وی را سخت مورد حمله قرار می‌دهد و قبول ندارد. بعد از لاک دیگران مانند بارکلی و هیوم و استوارت و ... نیز به پیروی از او این اصول فطری را نپذیرفتند، این مسئله یکی از ویژگیهای آشکار مکتب تجربی است. اگر چه در رد اصول فطری تمام فیلسوفان تجربی کوشش کرده‌اند اما لاک به عنوان مؤسس و پایه گذار، مطلب را بیشتر و مفصلتر بیان کرده است. باید به این نکته توجه داشت که وقتی گفته می‌شود اصالت تجربیان اصول فطری را قبول ندارند معنی آن این است که اصول و مفاهیمی را که از اول در ذهن بالفعل واقعا وجود داشته باشد قبول ندارند، نه این را که انسان استعداد کشف اصول را داشته باشد.

جان لاک در کتاب خود به نام تحقیق در فهم بشر به اثبات اینکه اصول فطری و ماتقدم و اولی وجود ندارد، می‌پردازد و دلایلی را که موجب اعتقاد به این اصول گردیده است برشمرده، در ابطال آنها می‌کوشد.

نظریه هیوم در انکار اصول فطری:

دیوید هیوم فیلسوف بزرگ آمپیریسیم نیز به هیچ اصل فطری و ماتقدم قائل نیست و آن را رد می‌کند. چنانکه این مطلب از نظر وی که می‌گوید «تاثرات بسیط همیشه در تجربه ما بر تصورات بسیط مشابه تقدم دارند» بخوبی معلوم می‌شود و از طرفی به این ادعا که همه تصورات ما ناشی از تجربه‌اند منجر می‌گردد. برای فهم این مطلب لازم است به نظریه هیوم در زمینه ادراک پردازیم. توضیح مطلب اینکه ادراکات محسوس^۱ (کیفیات، انفعالات، افعال) به دو قسم تقسیم می‌شود:

«۱- تاثرات (انطباعات) ۲- تصوّرات. هیوم بین این دو لفظ تفاوت قائل است و اختلاف بین آن دو را نیز به درجه نیرو و میزان سرزندگی و روشنی آنها بر می‌گرداند؛ یعنی تاثرات ما جاندارتر و نیرومندتر و روشن‌تر از تصوّراتند»^{۲۱}.

پس از آن، وی هر کدام از تصوّرات و تاثرات را به مرکب و بسیط (ساده) تقسیم می‌کند و بسیط را آن می‌داند که قابل تقسیم نباشد. هیوم می‌گوید:

«اگر چه پاره‌ای از تصوّرات مرکب وجود دارد که به عنوان تاثرات ظاهر نمی‌شود (مثل پری دریایی) اما چون مورد این استثناها کم است قابل اعتنا نیست لیکن می‌بایم که تصوّرات ساده ما عین تاثرات ساده ماست و تصوّرات تاثرات ضعیف شده هستند و در هر حال منشأ آنها حس است ... حتی معقولات، جز احساسات ضعیف شده چیزی نیستند»^{۲۲}.

بخش دوم: منشأ اصول عقلی از نظر مکتب اصالت تجربه:

در بخش اول از منشأ اصول، مشاهده شد که فلاسفه تجربی فطری بودن اصول را به شدت منکر شدند. و اکنون در بخش دوم باید به این مسئله پرداخت که پس منشأ اصول در نظر تجربی مذهبیان چیست؟ پاسخ فیلسوفان تجربی به این سؤال را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد و آن اینکه آنان منشأ همه اصول و معارف بشری را تجربه می‌دانند و این دومین ویژگی فلاسفه تجربی مذهب است. برای اینکه مشخص شود تجربه چگونه منشأ همه معارف است، لازم است به بررسی نظرات فیلسوفان این مکتب اشاره‌ای داشته باشیم اما قبل از پرداختن به نظرات آنان لازم است به نکته‌ای بسیار مهم و اساسی یعنی فرق استقراء و تجربه پردازیم. در این رابطه تفکیک و تمایزی که فیلسوفان اسلامی بین استقراء و تجربه قائل شده و دقتی که بکار برده‌اند متأسفانه از جانب فلاسفه غربی اظهار نشده و همین امر باعث بوجود آمدن اشکالاتی از جمله از درجه یقین افتادن تجربه از دیدگاه فیلسوفان تجربی گردیده است. این مطالب بطور مفصل در کتاب مبانی منطقی استقراء تألیف آیت ... شهید صدر آمده است که ما به لحاظ رعایت اختصار از آن صرف نظر کرده، از کتاب شناخت در قرآن استاد مطهری (ره) استفاده می‌نمائیم:

«بررسی ساده افراد یک کلی، بررسی ساده اجزاء اشیاء و در این بررسی همه آنها را به یک حالات یکنواخت مطالعه کردن و دیدن را استقراء گویند؛ مثلاً اگر بخواهیم در مورد اینکه همه مردم قم را فارس زبان هستند بررسی کنیم حتی اگر یک نفر را استقراء نکرده باشیم نمی‌توان حکم قطعی داد و اگر حکمی داده شود یک امر ظنی است ... ولی در تجربه ده مورد کافی است که حکم یقینی بنمائیم ...»^{۲۳}

اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که چرا تجربه حتی با ده مورد یقین‌آور است اما استقراء با تعداد کثیر یقین‌آور نیست؟ شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

«فرق این دو این است که حالاتی را که اشیاء در اثر رابطه با اشیای دیگر پیدا می‌کنند، یعنی آن حالت، خاصیت این شیء نیست بلکه لازمه رابطه این شیء با شیء دیگر است مانند اینکه در مثال مردم قم حتی یک نفر فارسی نداند، چون دانستن زبان فارسی خاصیت انسان نیست، لازمه ارتباط انسان با محیط است ... این است که اگر به جز یک نفر را استقراء کنیم. احتمال این هست که آخرین نفر ساکن قم کسی باشد که در محیط فارسی زبان بزرگ نشده باشد و این مربوط به خاصیت فرد نیست ... این است که استقراء هیچ وقت مفیدیت یقین ندارد اما در تجربه ما چیزی به دست می‌آوریم که مربوط به رابطه شیء با خارج نیست بلکه خاصیت درونی شیء را به دست می‌آوریم که آن شیء در این محیط، خاصیت خود را نشان می‌دهد»^{۲۴}.

علت این امر را شهید مطهری همچون ابن سینا و خواجه نصیر وجود قیاس خفی در تجربه می‌داند، وی اشاره می‌کند که: *حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ وَ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ* یعنی اموری که مانند یکدیگر هستند اگر صد در صد مانند یکدیگر باشند، نمی‌توانند احکام مختلف و متناقضی داشته باشند. پس به حکم قاعده کلی که حکم امثال یکی است، آهن در همه جا یک خاصیت دارد.^{۲۵}

استاد شهید مطهری پس از بیان این فرق بین استقراء و تجربه به نکته مهمی اشاره می‌کند که: امروزه میان تعمیم استقرایی که غیر معتبر است و تعمیم تجربی که معتبر است فرق نمی‌گذارند. دچار گیجی می‌شوند که ما به چه دلیل استقراء را تعمیم می‌دهیم؟ در پاسخ می‌گویند: این یک کار بلا

دلیل ذهن است. خیر این کار بلا دلیل ذهن نیست، چون استقراء نیست. بلکه تجربه است و در تجربه قیاس مخفی در کار است و قیاس مخفی دلیل تجربه است. تعمیم یعنی گسترش و توسعه دادن بطور افقی.^{۲۶} این همان سخنی است که در اول اشاره کردیم که فلاسفه غربی بخصوص فلاسفه تجربی بین این دو فرقی قائل نشده‌اند.

اکنون به بیان نظرات فیلسوفان تجربی می‌رسیم تا ببینیم چگونه منشأ اصول را تجربه می‌دانند. جان لاک در این زمینه نیز پیشقدم است چنانکه وی پس از رد اصول فطری در کتاب خود می‌گوید: «اگر سؤال شود چطور ذهن مجهز می‌شود و این همه مواد را از کجا می‌آورد؟ در جواب این سئوالات و در یک کلمه جواب می‌دهیم از: تجربه^{۲۷}. البته باید توجه داشت که مقصود لاک از تجربه هم تجربه حس باطن است و هم حس ظاهر، وی هیچ مدخلی را برای حصول علم جز تجربه حسی (خارجی، درونی) قائل نیست و تمام مواد عمل ادراک و تعقل به وسیله حس و تجربه حسی از خارج وارد ذهن می‌شود و آنچه بر ذهن عارض می‌شود تصور^{۲۸} نام دارد. به این نکته نیز باید توجه داشت که منظور لاک از تصور چیزی غیر از دیگران است، چنانکه خود وی می‌گوید:

«این کلمه (تصور) بهترین اصطلاح است که مشعر است بر هر آن چیزی که در مقام تفکر آدمی موضوع فهم او می‌گردد»^{۲۹}

لاک، تصورات را از کیفیات ثانوی اشیاء می‌داند. توضیح اینکه وی معتقد است اشیا دو نوع کیفیت (صفت) دارند:

- ۱- کیفیات اولیه مثل شکل، بعد، ... که منفک از خود اشیا نیست.
- ۲- کیفیات ثانوی که در ماست نه در اشیا، و به ذهن وابسته است مانند: رنگ، بو، صدا و ... کیفیات ثانوی بدین سان که ما آنها را درک می‌کنیم در اشیا نیستند بلکه تابع بنیه و قوام نفسانی ماست.^{۳۰} فرق گذاشتن بین کیفیات اولیه و ثانویه از ابتکارات مهم لاک است که در فلاسفه بعدی نیز تاثیر بسزایی داشته است و از نکات مهم فلسفه او بشمار می‌رود.

لاک منشأ علم را «اشیای مادی خارج که موضوع احساس اند و عملیات نفس ما در داخل که موضوع فکر است» را تنها منافع تصورات می‌داند که منشأ علم باشند، از نظر وی حس مواد فکر را آماده می‌کند (از خارج می‌گیرد و احساس تنها بدون توجه ذهن علم نیست بلکه باید توجه ذهن نیز باشد)^{۳۱} پس روشن شد که کسب علم نه از راه اصول فطری است و نه از راه عقل تنها بلکه «ترکیب عمل عقل بر داده‌های حسی»^{۳۲} است و عقل بدون مواد حسی معطل است مانند کامپیوتر خودکار که باید خوراک داده شود تا جواب دهد و الا کار نمی‌کند و معطل است».^{۳۳}

چنانکه مشاهده شد، نظریه لاک در رابطه با منشأ اصول به این اصل موضوع متکی است که «نفس در آغاز حیات، لوح ساده‌ای است عاری از هرگونه تصویری، و تمام تصوراتی که برای او حاصل می‌شود به تدریج است منتها، بعضی مستقیماً به وسیله حواس و وجدان (رویت) و برخی غیر مستقیم. در نتیجه آمیختن تصورات ساده توسط ذهن است که تصورات مرکب نیز مخصوصاً تصور جوهر، نسبت، علیت و غایت درست می‌شود.»

نظر بارکلی در چگونگی منشأ اصول:

بارکلی هم که تجربی مذهب است چون به اصول معتقد نبود منشأ همه معارف بشری را به تجربه برگردانید و فقط ادراک حسی را معتبر شناخت و می‌دانیم که ادراک حسی نیز از تجربه حاصل می‌شود. چنانکه بارکلی می‌گوید: هر چه که وجود داشته باشد برای انسان قابل ادراک است و آنچه ادراک شدنی نیست و به ادراک در نمی‌آید اصلاً وجود ندارد و اگر غیر از این باشد و ورای تصورات ما چیزی وجود داشته باشد بر اساس فلسفه تجربی قابل شناخت نیست زیرا آنچه در فلسفه تجربی امکان شناخت دارد، از تجربه‌ای است که به احساس درآید.

بارکلی وجود را با ادراک مساوی می‌داند و اصلاً فرقی بین کیفیات اولیه و ثانوی که لاک قائل شده بود نیست و حتی بین جوهر و عرض تفاوتی نمی‌گذارد. وی می‌گوید: به همان دلالی که کیفیات ثانوی از نظر لاک واقعا در اشیا نیستند، صفات و کیفیات اولیه نیز چنین‌اند (در این قسمت بارکلی مفصلاً بحث می‌کند و ما ناچار برای اینکه به مطالب دیگر در پاسخ سؤال طرح شده برسیم، فقط به همین مقدار بسنده می‌کنیم).

گفتیم بارکلی وجود را مساوی ادراک می‌داند، از نظر وی آنچه وجود دارد ادراک من است. و رای آنچه من ادراک می‌کنم چیزی نمی‌تواند باشد، زیرا آنچه از طریق تجربه حاصل می‌شود همان اعتبار دارد و لاغیر.

پس مشاهده می‌شود که بارکلی نیز همچون دیگر آمپیریست‌ها منشأ اصول و معارف بشری را تجربه و حس می‌داند با این تفاوت که وی فعل خداوند را القاکننده تصوات به ذهن می‌داند. باید توجه داشت که بارکلی برای از بین بردن زمینه شکاکیت که از نظریه لاک و دیگران نتیجه می‌شد به این ایده‌آلیزم پناه برد، زیرا چنانکه دیدیم نتیجه نظر فلاسفه تجربی این بود که ما نمی‌توانیم به حقیقت هیچ چیز علم پیدا کنیم که این در واقع به قول بارکلی انکار حقیقت اشیا است. البته بر اساس آنچه در رابطه با علم حضوری حق تعالی در صفحات قبل بیان کردیم، که همه چیز در علم خداوند تقرر دارد، نتیجه قابل قبولی خواهد بود و این دیگر انکار اشیا نیست. (اگر نظریه بارکلی را اینگونه تفسیر کنیم).

اما اگر خدا را از فلسفه بارکلی حذف کنیم و اشیا در علم حق تقرر نداشته باشد، زمینه خوبی برای ایده‌آلیسم مطلق می‌شود و در این صورت همه چیز تصورات خواهد بود و هیچ واقعیت خارجی وجود نخواهد داشت.

ادامه دارد.



یادداشتها:

1- Empirism

- ۲- باید توجه داشت که سخن در اصالت دادن به تجربه است و گرنه در فلسفه غیر تجربی نیز تجربه اهمیت دارد و یکی از ضروریات سته (ششگانه) محسوب می‌گردد.
- ۳- مسائل فلسفه، راسل، ترجمه دکتر بزرگمهر.
- ۴- در آخر مقاله به آن نتایج اشاره خواهد شد.
- ۵- اقتباس از کتاب فلسفه عمومی پل فولکیه، ترجمه دکتر یحیی مهدوی.
- ۶- کتاب فلسفه عمومی، پل فولکیه، ص ۱۲۱.

- ۷- شناخت فلسفه علوم یا فلسفه علمی، تألیف فلیسین شاله، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.
 ۸- همان منبع، ص ۱۰۹.
 ۹- کتاب فلسفه چیست؟ دکتر منوچهر بزرگمهر، ص ۴۱.
 ۱۰- فلسفه تحلیل منطقی، دکتر منوچهر بزرگمهر، صص ۱۲ و ۱۴.

11- Francis Bacon

۱۲- کلیات فلسفه، ترجمه دکتر مجتبی، ص ۲۹۲.

14- John Locke

15- George Berkley

16- David Hume

۱۷- فلسفه عمومی، پل فولکیه، ص ۱۴۳.

۱۸- فلاسفه تجربی انگلستان، دکتر بزرگمهر، ص ۱۷.

۱۹- فلسفه ما، شهید محمد باقر صدر، ترجمه مرعشی، ص ۴۳.

۲۰- منظومه حکیم و فیلسوف بزرگ اسلامی حاج ملا هادی سبزواری - قسمت منطقی.

21- Preceptions

۲۲- کلیات فلسفه، ریچارد هاپکین و آروم استرول، ترجمه دکتر مجتبی، بحث شناخت.

۲۳- فلسفه نظری، ترجمه دکتر بزرگمهر.

۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷- شناخت در قرآن، استاد شهید مطهری، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲۸- تحقیق در فهم بشر، جان لاک، ترجمه دکتر شفق، فصل دوم، بند ۲.

۲۹- فلاسفه تجربی انگلستان، دکتر بزرگمهر، ص ۲۶.

۳۰- تحقیق در فهم بشر، جان لاک، ترجمه دکتر شفق.

۳۱- فلسفه عمومی، پل فولکیه، ترجمه دکتر مهدوی، ص ۱۲۷.

۳۲- منبع شماره ۲.

۳۳- منبع شماره ۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی